

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



## عربی، زبان قرآن (۲)

کلیه رشته‌های شاخه فنی و حرفه‌ای و کاردانش

پایه یازدهم دوره دوم متوسطه

# الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

## المُعْجَم

قِرطاس: کاغذ = وَرَق	إِنْ يَكُنْ: اگر باشد
مَرْتَبَة: جایگاه	سَعَى: تلاش کرد = حاوَل، اجْتَهَد، جَدُّ
مِسْمَار: میخ	صُنَاع: صنعتگران «مفرد: صانع»
مِقْدَار: اندازه (در اینجا: ارزش)	قَلِي: پس دارم (فَد + ل + ي)
مِنْشَار: اره	عَار: ننگ = عَيْب

أَنَا فِي الصَّبْحِ تَلْمِيذٌ  
وَبَعْدَ الظَّهِيرِ نَجَّارٌ  
من در صبح دانش آموز و بعد از ظهر نجار هستم.

قَلِي قَلَمٌ وَ قِرطاسٌ  
و مِسْمَارٌ وَ مِنْشَارٌ

❁ قَلِي: پس دارم (فَد + ل + ي) / قِرطاس: کاغذ = وَرَق / مِسْمَار: میخ / مِنْشَار: اره  
پس من قلم و کاغذ و میخ و اره دارم.

وَ عِلْمِي إِنْ يَكُنْ شَرَفًا  
فَمَا فِي صَنَعَتِي عَارٌ

❁ إِنْ يَكُنْ: اگر باشد / عَار: ننگ = عَيْب

و دانش من اگر شرف باشد پس در صنعت من عیب و ننگ نیست.

فَلِلْعُلَمَاءِ مَرْتَبَةٌ  
وَ لِلصَّنَاعِ مِقْدَارٌ

❁ مَرْتَبَة: جایگاه / صُنَاع: صنعتگران «مفرد: صانع» / مِقْدَار: اندازه (در اینجا: ارزش)  
پس دانشمندان جایگاه و صنعتگران ارزش دارند.

عَيْنَ الصَّحِيحِ وَ الخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

❁ (۱) التَّلْمِيذُ مَشْغُولٌ بِالعَمَلِ لِكَسْبِ المَهَارَةِ. ❁ صحیح

دانش آموز مشغول به کار برای کسب مهارت است.

❁ (۲) القَلَمُ وَ القِرطاسُ مِنَ اَدْوَاتِ الدَّرَاسَةِ. ❁ صحیح

قلم و کاغذ از ابزارهای درس خواندن است.

❁ (۳) يَذْهَبُ التَّلْمِيذُ إِلَى العَمَلِ صَبَاحًا. ❁ غلط

دانش آموز در صبح به کار می رود.

❁ (۴) لَيْسَ لِلصَّنَاعِ مَقَامٌ. ❁ غلط

صنعتگران جایگاهی ندارند.

❁ (۵) لَيْسَ العَمَلُ عَارًا. ❁ صحیح

کار عیب و ننگ نیست.

در پایه نهم با فعل امر در سه وزن « اَفْعَلْ » ، « اَفْعَلْ » و « اَفْعَلْ » آشنا شدید؛ مثال :

تَسْمَعُ : می شنوی	اَسْمَعُ : بشنو	تَنْزِلُ : پایین می آیی	اَنْزِلُ : پایین بیا
تَلْعَبُ : بازی می کنی	الْعَبُ : بازی کن	تَعْرِفُ : می شناسی	اعْرِفُ : بشناس
تَذْهَبُ : می روی	اَذْهَبُ : برو	تَكْتُبُ : می نویسی	اَكْتُبُ : بنویس
تَعْمَلُ : کار می کنی	اعْمَلُ : کار کن	تَخْرُجُ : خارج می شوی	اُخْرَجُ : خارج شو
تَجْلِسُ : می نشینی	اجلس : بنشین	تَنْظُرُ : نگاه می کنی	انظر : نگاه کن

« اَفْعَلْ » مانند افْتَحَ : باز کن « اَفْعَلْ » مانند اضْرِبْ : بزن « اَفْعَلْ » مانند اُخْرَجُ : خارج شو

در درس سوم پایه دهم با فعل هایی آشنا شدید که « ماضی سوم شخص مفرد » آنها بیشتر از سه حرف اصلی داشت ؛ مانند :  
اسْتَغْفَرَ ، اِبْتَعَدَ ، اَنْسَحَبَ و تَعَلَّمَ

( توضیح پاورقی : « ماضی سوم شخص مفرد » بیشتر فعل های دوره اول متوسطه فقط از سه حرف اصلی تشکیل می شدند؛ مانند: ذَهَبَ و سَمِعَ . )

سال گذشته با مضارع و مصدر این فعل ها آشنا شدید. اکنون با فعل امر آنها نیز آشنا شوید.

تَسْتَغْفِرُ : آمرزش می خواهی      اسْتَغْفِرْ : آمرزش بخواه

تَبْتَعِدُ : دور می شوی      اِبْتَعِدْ : دور شو

تَنْسَحِبُ : عقب نشینی می کنی      اَنْسَحِبْ : عقب نشینی کن

تَتَعَلَّمُ : یاد می گیری      تَعَلَّمْ : یاد بگیر

وزن فعل های ماضی و مضارع و مصدرهای جدول زیر را سال گذشته حفظ کردید.

اکنون فعل امر را در کنار آن حفظ کنید.

ماضی	مضارع	امر	مصدر
اسْتَفْعَلُ	يَسْتَفْعَلُ	اسْتَفْعَلْ	اسْتَفْعَال
اِفْتَعَلَ	يِفْتَعَلُ	اِفْتَعَلْ	اِفْتِعَال
اِنْفَعَلَ	يِنْفَعَلُ	اِنْفَعَلْ	اِنْفِعَال
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	تَفَعَّل

مثال : تَسْتَفْعَلُ ( حذف ت - ساکن شدن حرف آخر ) = اسْتَفْعَلُ

تَفْتَعَّلُ = اِفْتَعَلَ      تَنْفَعَلُ = اِنْفَعَلَ      تَتَفَعَّلُ = تَفَعَّلْ

ماضی	مضارع	امر	مصدر
اسْتَرْجَعُ : پس گرفت	يَسْتَرْجِعُ : پس می گیرد	اسْتَرْجِعْ : پس بگیر	اسْتَرْجَاع : پس گرفتن
اشْتَغَلَ : کار کرد	يَشْتَغَلُ : کار می کند	اشْتَغَلْ : کار کن	اشْتَغَال : کار کردن
انْفَتَحَ : باز شد	يَنْفَتِحُ : باز می شود	انْفَتِحْ : باز شو	انْفِتَاح : باز شدن
تَكَلَّمَ : سخن گفتن	يَتَكَلَّمُ : سخن می گوید	تَكَلَّمْ : سخن بگو	تَكَلُّم : سخن گفتن



ماضی	مضارع	امر	مصدر
اسْتَعَجَلَ : عجله کرد	يَسْتَعَجِلُ : عجله می کند	اسْتَعْجِلْ : عجله کن	استعجال : عجله کردن
اعْتَذَرَ : پوزش خواست	يَعْتَذِرُ : پوزش می خواهد	اعْتَذِرْ : پوزش بخواه	اعتذار : پوزش خواستن
انْهَدَمَ : ویران شد	يَنْهَدِمُ : ویران می شود	انْهَدِمْ : ویران شو	انهدام : ویران شدن
تَقَرَّبَ : نزدیک شد	يَتَقَرَّبُ : نزدیک می شود	تَقَرَّبْ : نزدیک شو	تقرب : نزدیک شدن

ماضی	مضارع	امر	مصدر
اسْتَشْهَدَ : گواهی خواست	يَسْتَشْهَدُ : گواهی می خواهد	اسْتَشْهَدْ : گواهی بخواه	استشهاد : گواهی خواستن
افْتَخَرَ : افتخار کرد	يَفْتَخِرُ : افتخار می کند	افْتَخِرْ : افتخار کن	افتخار : افتخار کردن
انْصَرَفَ : منصرف شد	يَنْصَرِفُ : منصرف می شود	انْصَرِفْ : منصرف شو	انصراف : منصرف شدن
تَصَوَّرَ : تصور کرد	يَتَصَوَّرُ : تصور می کند	تَصَوَّرْ : تصور کن	تصور : تصور کردن
اسْتَخْدَمَ : بکار گرفت	يَسْتَخْدِمُ : بکار می گیرد	اسْتَخْدِمْ : بکار بگیر	استخدام : بکار گرفتن
اعْتَرَفَ : اعتراف کرد	يَعْتَرِفُ : اعتراف می کند	اعْتَرَفْ : اعتراف کن	اعتراف : اعتراف کردن
انْقَرَضَ : نابود شد	يَنْقَرِضُ : نابود می شود	انْقَرِضْ : نابود شو	انقراض : نابود شدن
تَعَمَّدَ : قصد کرد	يَتَعَمَّدُ : قصد می کند	تَعَمَّدْ : قصد کن	تعمد : قصد کردن

- التمرین الأول:** أي كلمة من الكلمات الجديدة للدرس تناسب التوضيحات التالية.
- شيء حديدي ضرب على رأسه للدخول في الخشب و الجدار. **مسمار:** میخ
  - ترجمه: چیزی آهنی که برای داخل شدن در چوب و دیوار بر سر آن می زنیم.
  - أداة حديدية لها أسنان، لقطع الخشب و نحوه. **منشار:** اره
  - ترجمه: وسیله ای آهنی که برای بریدن چوب و امثال آن دنده هایی دارد.
  - ورقة باللون الأبيض تكتب عليها. **قرطاس:** کاغذ
  - ترجمه: برگه به رنگ سفید که بر روی آن نوشته می شود.
  - عيب كبير و فضيحة عظيمة. **عار:** ننگ
  - ترجمه: عیب و افتضاحی بزرگ.
  - حاكم على بلاد بحكم الوراثة. **ملك:** پادشاه
  - ترجمه: حاکم بر کشوری است به حکم وراثت.

التمرین الثاني: عین المطلوب منك في كل مجموعة.

- صاحب حرفة من الحرف. صاحب شغلی از شغل ها
- النجار: نجار  الصداع: سردرد  الذكريات: خاطرات  البسيط: ساده
- جمع تكسير. جمع مكسر
- الصحيفة: روزنامه  الصباح: صبح  المنشار: اره  الصناع: صنعتگران
- آفة النجاح. آفت موفقیت
- المهنة: شغل  الكسل: تنبلی  النشاط: فعالیت  المصافحة: دست دادن
- اسم مفرد. اسمی مفرد
- القصور: قصرها  الملوك: پادشاهان  الدخول: وارد شدن  العلوم: دانش ها
- طائر الليل. پرنده شب
- اليوم: جغد  السائح: جهانگرد  الكهف: غار  السائق: راننده
- ليس من الفواكه. از میوه ها نیست
- الرمان: انار  العنب: انگور  التفاح: سیب  القرس: اسب

(١) ﴿ وَ انصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴾ آل عمران : ١٤٧  
**انصَرَ** : فعل امر

و ما را بر مردم کافر یاری (پیروز) کن.

(٢) ﴿ اِقْرَأْ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴾ الْعَلَق : ٤ و ٣  
**اقْرَأْ** : فعل امر / **عَلَّمَ** : فعل ماضی از باب تفعیل  
 بخوان و پروردگار تو گرامی ترین است همان کس که به وسیله قلم آموخت.

(٣) ﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ ﴾ غافر : ٥٥ **اسْتَغْفِرْ** : آمرزش بخواه  
**اصْبِرْ** و **اسْتَغْفِرْ** : هر دو فعل امر

پس صبر کن که وعده خداوند حق است و برای گناهت آمرزش بخواه.

(٤) وَعَظَّ اللَّهُ عِيسَى (ع) : اعْقَلْ وَ تَفَكَّرْ وَ انظُرْ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ. **وَعَظَّ** : اندرز داد / **اعْقَلْ** : بیندیش  
**وَعَظَّ** : فعل ماضی **اعْقَلْ** و **تَفَكَّرْ** و **انظُرْ** : هر سه فعل امر

خداوند عیسی (ع) را اندرز داد : بیندیش و در ناحیه های زمین نگاه کن که سرانجام ستمگران چگونه بود.

(٥) تَصَدَّقُوا ؛ فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ فِي الْمَالِ ؛ وَ تَصَدَّقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)  
**تَصَدَّقُوا** : هر دو فعل امر / **تَزِيدُ** : فعل مضارع

صدقه دهید چون که صدقه مال را زیاد می کند و صدقه دهید خداوند به شما رحم کند.

(٦) « اَرْحَمَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمُكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ ». رَسُولُ اللَّهِ (ص)  
**اَرْحَمَ** : فعل امر / **يَرْحَمُ** : فعل مضارع

به کسی که در زمین است ، رحم کن تا آنکه در آسمان است ، به تو رحم کند.

(٧) اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع) **اسْتَنْزِلُوا** : فرود بیاورید  
**اسْتَنْزِلُوا** : فعل امر

رزق و روزی را با صدقه فرود بیاورید.





## النشاط اللغوي ص ١٢



ضع تحت كل صورة اسم صاحب المهنة مستعيناً بالكلمات التي بين القوسين؛ ثم ترجم الكلمات الزائدة. بازگشت به فهرست ( السبّاك : لوله كش / الطباخة : آشپز / النجار : نجار / الحدّاد : آهنگر / الخبّازة : نانوا / الحلاق : پیرایشگر ( سلمانی ) / المحاسبة : حسابدار / الرسامة : نقاش تابلو / الكوّاء : اتوكش / الكهربيّ : برق كار / البزاز : پارچه فروش / الطباعة : تایپیست / المصلح : تعمیرکار / خراط الحديد : تراشکار / الصيدلانية : دارو خانه دار / الحلواني : شیرینی فروش / المصورة : عكاس / الموسيقار : نوازنده / خياطة القساتين : خياط پيراهن زنانه / المضيقة : مهماندار / الطبيبة : پزشک )



الحلواني النظيف : شیرینی فروش تمیز



الحدّاد القوي : آهنگر قوي



الطبيبة الدّكيّة : پزشک باهوش



المصورة الماهرة : عكاس ماهر



المضيقة المّحجّبة : مهماندار با حجاب



المحاسبة الصادقة : حسابدار راستگو



الصيدلانية الفهيمّة : داروخانه دار فهيم



الخبّازة النّشيطة : نانوا فعال



الحلاق المّعروف : پیرایشگر معروف



الكوّاء الشابّ : اتوكش جوان



الخبّازة النّشيطة : نانوا فعال



الطباخة المّجربة : آشپز با تجربه



السبّاك المّنصف : لوله كش منصف



الطباخة المّجربة : آشپز با تجربه

# الدَّرْسُ الثَّانِي

" متن و ترجمه " درس ۲ عربی زبان قرآن (۲) فنی و حرفه ای و کار دانش

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا ۚ هُوَ : ٦١

❁ شرح مفردات : **أَنْشَأَ** : پدید آورد ، ساخت « مضارع : يَنْشِئُ ، مصدر : إِنْشَاءٌ » / **اسْتَعْمَرَ** : خواستار آبادانی شد  
او شما را از زمین پدید آورد و از شما خواستار آبادانی اش شد.

❁ ❁ ❁ ❁ ❁

الدَّرْسُ الثَّانِي : درس دوم ص ۱۶

پرو به پایان

النَّقْشُ عَلَى النِّحَاسِ : نقش روی مس

بازگشت به فهرست

لنحاس عنصر يدخل في تركيب الكثير من السبائك كالدَّهَبِ لإعطاء الصَّلَابَةَ إِلَيْهِ.

❁ **سَبَائِك** : شمش ها : « مفرد : سَبِيكَةٌ » / **صَلَابَةٌ** : محکمی

مس عنصری است که در ترکیب بسیاری از شمش ها مانند طلا برای دادن محکمی به آن وارد می شود.



لنحاس مَوْصَلٌ لِلْكَهْرَبَاءِ ، فَيَسْتخدمُهُ الصَّانِعُ فِي صِنَاعَةِ الْأَسْلَاحِ وَ الْكَابِلَاتِ الْكَهْرَبَائِيَّةِ وَ الْأَجْهِزَةِ الْإِلِكْتْرُونِيَّةِ ،  
فِي مَوَادِّ الْبِنَاءِ بِسَبَبِ مَقَاوِمَتِهِ لِلتَّأْكُلِ ، وَ فِي صِنَاعَةِ النُّقُودِ الْمَعْدِنِيَّةِ وَ الْمَجُوهَرَاتِ .

مس برای برق رسانا است ، پس سازنده آنرا در ساختن سیم ها و کابل های برقی و دستگاه های الکترونیکی و در مواد ساختن به  
علت مقاومتش برای پوسیدگی و در ساختن سکه ها و جواهرات بکار می گیرد.

❁ شرح مفردات : **مَوْصَلٌ** : رسانا / **الْأَسْلَاح** : سیم ها « مفرد : سِلْكٌ » / **الْأَجْهِزَةُ** : دستگاه ها « مفرد : جِهَازٌ » / **تَأْكُلُ** : خوردگی ، خوردگی / **نُّقُود**  
**مَعْدِنِيَّةٌ** : سکه / **مَجُوهَرَات** : جواهرات



❁ ❁ ❁ ❁ ❁

النَّقْشُ عَلَى النُّحَاسِ مِنَ الصَّنَاعَاتِ الْيَدَوِيَّةِ الَّتِي يُحِبُّهَا السِّيَّاحُ الْأَجَانِبُ وَ الْإِيرَانِيِّونَ .  
نقش بر مس از صنایع دستی است که جهانگردان خارجی و ایرانی آنرا دوست دارند.

❁ شرح مفردات : سِيَّاح : گردشگران، جهانگردان « مرد : سائح »

يُرْسِمُ الْفَنَّانُ رَسْمًا عَلَى قِطْعَةٍ مِنَ النُّحَاسِ بِوَسِطَةِ قَلَمِ الرَّصَاصِ .

هنرمند نقشی بر قطعه ای از مس بوسیله مداد می کشند.

❁ شرح مفردات : فَنَّان : هنرمند / قَلَمُ الرَّصَاصِ : مداد

ثُمَّ يَنْقُرُ عَلَى النُّحَاسِ بِالْمِطْرَقَةِ وَ يَحْفِرُهُ وَ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرْحَلَةِ يَلْمَعُهُ بِالْفُرْشَاةِ .

سپس بر مس با چکش نوک می زند و آنرا می کند و بعد از این مرحله آنرا با مسواک درخشان می کند.

❁ شرح مفردات : يَنْقُرُ : نقش می کند ، نوک می زند « ماضی : نَقَرَ » / مِطْرَقَةٌ : چکش / يَلْمَعُ : درخشان می کند « ماضی : لَمَعَ »

ثُمَّ تَأْتِي مَرْحَلَةُ الطَّلَاءِ بِالذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ أَوْ الْبُرُونِزِ .

سپس مرحله روکش طلا زدن یا نقره زدن یا برنز زدن می آید.

❁ شرح مفردات : طَلَاءٌ بِالذَّهَبِ : روکش طلا زدن

يُنْتِجُ الْفَنَّانُونَ لَوْحَاتٍ نُحَاسِيَّةً مَكْتُوبَةً بِالْآيَاتِ وَ الْأَحَادِيثِ وَ أَشْكَالٍ جَمِيلَةٍ .

هنرمندان تابلوهای مسی نوشته شده با آیات و احادیث و اشکال زیبا تولید می کنند.

❁ شرح مفردات : يُنْتِجُ : تولید می کند « ماضی : أَنْتَجَ » / لَوْحَةٌ : تابلو



النَّقْشُ عَلَى النُّحَاسِ أَقْسَامٌ : مِنْهَا النَّقْشُ عَلَى الْأَوَانِي ، وَ النَّقْشُ عَلَى وَرَقَةِ نُحَاسِيَّةٍ .

نقش بر مس انواعی دارد : از جمله نقش بر ظرف ها و نقش بر ورق مسی.

❁ شرح مفردات : أَوَانِي ( أَوَان ) : ظرف ها « مفرد : إِنَاء »

يَبِيعُ الْفَنَّانُونَ مُنْتَجَاتِهِمُ النُّحَاسِيَّةَ بِشَكْلِ الْأَلْوَاحِ فِي الْمَعْرِضِ وَ فِي سَوَاقِ الصَّنَاعَاتِ الْيَدَوِيَّةِ .

هنرمندان تولیدات مسی خود را به شکل تابلوها در نمایشگاه و در بازارهای صنایع دستی می فروشند.

❁ شرح مفردات : مُنْتَجَاتٍ : تولیدات « مفرد : مُنْتَجٌ » / مَعْرِضٌ : نمایشگاه

قَلَمُ الرَّصَاصِ : مداد	الأجهزة : دستگاه ها « مفرد : جهاز »
لَوْحَةٌ : تابلو	اسْتَعْمَرَ : خواستار آبادانی شد
مَجَوهَرَاتٌ : جواهرات	الأسلاك : سیم ها « مفرد : سلك »
مَطْرَقَةٌ : چکش	أَنْشَأَ : پدید آورد ، ساخت
مَعْرِضٌ : نمایشگاه	« مضارع : يَنْشِئُ / مصدر : إنشاء »
مَنْتَجَاتٌ : تولیدات « مفرد : منتج »	أَوَانِي (أوان) : ظرف ها « مفرد : إناء »
مَوْصِلٌ : رسانا	تَأَكَّلَ : پوسیدگی ، خوردگی
نُحَاسٌ : مس	سَبَائِكٌ : شمش ها : « مفرد : سبيكة »
نُقُودٌ مَعْدِنِيَّةٌ : سکه	سَيَاحٌ : گردشگران ، جهانگردان « مرد : سائح »
يَلْمَعُ : درخشان می کند « ماضی : لَمَعَ »	صَلَابَةٌ : محکمی
يُنْتِجُ : تولید می کند « ماضی : أَنْتَجَ »	طَلَاءٌ بِالذَّهَبِ : روکش طلا زدن
يَنْقُرُ : نقش می کند ، نوک می زند « ماضی : نَقَرَ »	فَنَانٌ : هنرمند

أجب عن الأسئلة التالية إجابات قصيرة.

- ١- هل ينقر الفنان على النحاس بالمفتاح الفضي؟  
ترجمه : آیا هنرمند بر مس با کلید نقره ای نقش می کند؟  
پاسخ : لا ، يَنْقُرُ عَلَى النُّحَاسِ بِالمِطْرَقَةِ.
- ٢- أيُّ عُنْصُرٍ يَدْخُلُ فِي تَرْكِيبِ الكَثِيرِ مِنَ السَّبَائِكِ؟  
ترجمه : کدام عنصر در ترکیب بسیاری از شمش ها وارد می شود؟  
پاسخ : النُّحَاسِ
- ٣- لِمَاذَا يَسْتَعِدُّ الصَّانِعُ النُّحَاسَ فِي مَوَادِّ البِنَاءِ؟  
ترجمه : چرا سازنده مس را در مواد ساختن بکار می گیرد؟  
پاسخ : يَسَبِّبُ مُقاوَمَتَهُ لِلتَّأْكُلِ.
- ٤- أَيْنَ يَبِيعُ القَنانُونَ مُنتِجاتِهِمُ النُّحاسِيَّةَ؟  
ترجمه : هنرمندان تولیدات مسی شان را کجا می فروشند؟  
پاسخ : فِي المَعْرِضِ وَ فِي سَوَاقِ الصَّناعاتِ اليَدَوِيَّةِ.
- ٥- أَيْمُنُ مَرَحَلَةُ الطَّلَاءِ بِالماءِ الحارِّ؟  
ترجمه : آیا مرحله روکش آب گرم امکان دارد؟  
پاسخ : لا ، لا يُمْكِنُ.

فِعْلُ الْأَمْرِ (۲)

در درس چهارم پایه دهم با فعل هایی آشنا شدید که « ماضی سوم شخص مفرد » آنها بیشتر از سه حرف اصلی بود؛ اکنون با چند فعل دیگر آشنا شوید: أَخْرَجَ، تَعَارَفَ، عَلَّمَ و شَاهَدَ سال گذشته با مضارع و مصدر این فعل ها آشنا شدید. اکنون با فعل امر آنها نیز آشنا شوید.

نَخْرَجُ: خارج می کنی	أَخْرِجُ: خارج کن	تَتَعَارَفُ: آشنا می شوی	تَعَارَفُ: آشنا شو
نُعَلِّمُ: یاد می دهی	عَلِّمُ: یاد بده	تُشَاهِدُ: می بینی	شَاهِدُ: ببین

وزن فعل های ماضی و مضارع و مصدرهای جدول زیر را سال گذشته حفظ کردید. اکنون فعل امر را در کنار آن حفظ کنید.

ماضی	مضارع	امر	مصدر
تَفَاعَلُ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلْ	تَفَاعُلٌ
فَعَلْ	يُفَعِّلُ	فَعِّلْ	تَفَعُّيلٌ
فَاعَلْ	يُفَاعِلُ	فَاعِلْ	مُفَاعَلَةٌ
أَفْعَلْ	يُفَعِّلُ	أَفْعِلْ	إِفْعَالٌ

تَتَفَاعَلُ = تَفَاعَلُ      تَفَعَّلُ = فَعِّلْ      تُفَاعِلُ = فَاعِلْ      تُفَعِّلُ = أَفْعِلْ

مثال :

ماضی	مضارع	امر	مصدر
تَشَابَهَ: همانند شد	يَتَشَابَهُ: همانند می شود	تَشَابَهْ: همانند شو	تَشَابَهُ: همانند شدن
فَرَحَ: شاد کرد	يَفْرَحُ: شاد می کند	فَرِّحْ: شاد کن	تَفْرِيحٌ: شاد کردن
جَالَسَ: همنشینی کرد	يُجَالِسُ: همنشینی می کند	جَالِسْ: همنشینی کن	مُجَالَسَةٌ: همنشینی کردن
أَخْرَجَ: بیرون آورد	يَخْرِجُ: بیرون می آورد	أَخْرِجْ: بیرون بیاور	إِخْرَاجٌ: بیرون آوردن

آنچه در یادگیری فعل ها مهم است ، نشانه هایی هستند که در پایه نهم با آنها آشنا شده اید.

یادآوری شناسه های فعل امر که در پایه نهم خواندید:

« - » در « أَفْعَلُ ، تَفَاعَلُ ، فَعَّلْ ، فَاعِلٌ ، أَفْعَلُ » مانند:

أَذْهَبَ تَشَابَهَ فَرِحَ جَالَسَ أَخْرَجَ

« ي » در « أَفْعَلِي ، تَفَاعَلِي ، فَعَّلِي ، فَاعِلِي ، أَفْعَلِي » مانند:

أَذْهَبِي تَشَابَهِي فَرِحِي جَالَسِي أَخْرَجِي

« و » در « أَفْعَلُوا ، تَفَاعَلُوا ، فَعَّلُوا ، فَاعِلُوا ، أَفْعَلُوا » مانند:

أَذْهَبُوا تَشَابَهُوا فَرِحُوا جَالَسُوا أَخْرَجُوا

« نَ » در « أَفْعَلْنَ ، تَفَاعَلْنَ ، فَعَّلْنَ ، فَاعِلْنَ ، أَفْعَلْنَ » مانند:

أَذْهَبْنَ تَشَابَهْنَ فَرِحْنَ جَالَسْنَ أَخْرَجْنَ

« اَ » در « أَفْعَلَا ، تَفَاعَلَا ، فَعَّلَا ، فَاعِلَا ، أَفْعَلَا » مانند:

أَذْهَبَا تَشَابَهَا فَرِحَا جَالَسَا أَخْرَجَا

اکنون با توجه به شناسه ترجمه کنید.

تُسَلِّمُونَ : سلام می کنید      سَلِّمُوا : سلام کنید  
تَتَعَارَفْنَ : آشنا می شوید      تَعَارَفْنَ : آشنا شوید  
تُشَارِكَانِ : شرکت می کنید      شَارِكَا : شرکت کنید  
تُحْسِنِينَ : نیکی می کنی      أَحْسِنِي : نیکی کن

اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱) : تَرَجِمِ الْأَفْعَالَ التَّالِيَةَ.

ماضي	مضارع	امر	مصدر
حَرَكْتُ : حَرَكْتُ دَاد	يَحْرِكُ : حَرَكْتُ مِي دَهْد	حَرِكْ : حَرَكْتُ بَدِه	تَحْرِيكٌ : حَرَكْتُ دَادن
حَاوَلْتُ : تَلَّاشُ كَرْد	يُحَاوِلُ : تَلَّاشُ مِي كَنْد	حَاوِلْ : تَلَّاشُ كَنْ	مُحَاوَلَةٌ : تَلَّاشُ كَرْدن
تَنَاوَلْتُ : خَوْرَد	يَتَنَاوَلُ : مِي خَوْرَد	تَنَاوَلْ : بَخَوْر	تَنَاوَلٌ : خَوْرَدن
أَنْزَلْتُ : پَايِيْنِ آوْرَد	يَنْزِلُ : پَايِيْنِ مِي آوْرَد	أَنْزِلْ : پَايِيْنِ بِيَاوْر	إِنْزَالٌ : پَايِيْنِ آوْرَدن

اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲) : اِقْرَأْ كَلِمَاتِ الْجَدْوَلِ قِرَاءَةً صَحِيحَةً، ثُمَّ اجْعَلْ عَلَامَاتِهَا.

ماضی	مضارع	امر	مصدر
لَوْنٌ : رنگ آمیزی کرد	يَلْوُنُ : رنگ آمیزی می کند	لَوْنٌ : رنگ آمیزی کن	تَلْوِينٌ : رنگ آمیزی کردن
سَافِرٌ : سفر کرد	يُسَافِرُ : سفر می کند	سَافِرٌ : سفر کن	مَسَافِرَةٌ : سفر کردن
أَجْلَسَ : نشاند	يَجْلِسُ : می نشاند	أَجْلِسْ : بنشان	إِجْلَاسٌ : نشاندن
تَعَادَلَ : مساوی شد	يَتَعَادَلُ : مساوی می شود	تَعَادَلْ : مساوی شو	تَعَادُلٌ : مساوی شدن
قَسَمَ : تقسیم کرد	يَقْسِمُ : تقسیم می کند	قَسْمٌ : تقسیم کن	تَقْسِيمٌ : تقسیم کردن
حَافِظٌ : مراقبت کرد	يَحَافِظُ : مراقبت می کند	حَافِظٌ : مراقبت کن	مُحَافَظَةٌ : مراقبت کردن
أَثَبْتُ : اثبات کرد	يُثَبِّتُ : اثبات می کند	أَثَبْتُ : اثبات کن	إِثْبَاتٌ : اثبات کردن
تَبَادَلٌ : داد و ستد کرد	يَتَبَادَلُ : داد و ستد می کند	تَبَادَلْ : داد و ستد کن	تَبَادُلٌ : داد و ستد کردن

ماضی	مضارع	امر	مصدر
لون	يلون	لون	تلوين
سافر	يسافر	سافر	مسافرة
أجلس	يجلس	أجلس	إجلس
تعادل	يتعادل	تعادل	تعادل
قسم	يقسم	قسم	تقسيم
حافظ	يحافظ	حافظ	محافظة
أثبت	يثبت	أثبت	إثبات
تبادل	يتبادل	تبادل	تبادل

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ : ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ. « كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ »  
( الْمَطْرَقَةُ / الْمَعْرُضُ / الْفَنَانُ / الْجَبِينُ / الدَّجَاجُ / الدَّوَامُ / أَسْلَاكُ / الْمَجَوْهَرَاتُ )  
چکش / مایشگاه / هنرمند / پنیر / ساعت کار / سیم ها / جواهرات

(۱) نَأْكُلُ لَحْمَ هَذَا الطَّائِرِ مَعَ الرَّزِّ فِي حَفْلَةِ الْعُرْسِ وَ فِي مَرَامِسِ الْعَزَاءِ .

ترجمه : گوشت این پرنده را با برنج در جشن عروسی و در مراسم عزاء می خوریم.

پاسخ : الدجاج : مرغ

(۲) مِنْ مُشْتَقَاتِ الْحَلِيبِ نَأْكُلُهُ فِي الْقَطُورِ مَعَ الْخُبْزِ وَ الشَّيْءِ .

ترجمه : از مشتقات شیر است آنرا در صبحانه با نان و چای می خوریم.

پاسخ : الجبن : پنیر

(۳) آلَةٌ يَضْرِبُ بِهَا النَّجَارُ عَلَي الْمِسْمَارِ لِلدَّخُولِ فِي الْخَشَبِ .

ترجمه : ابزاری که با آن نجار روی میخ برای وارد شدن در چوب ضربه می زند.

پاسخ : المطرقة : چکش

(۴) وَقْتُ الْعَمَلِ لِلْمُوَظَّفِ فِي الْإِدَارَةِ أَوْ لِلْعَامِلِ فِي الْمَصْنَعِ .

ترجمه : وقت کار برای کارمندان در اداره یا برای کارگر در کارخانه.

پاسخ : الدوام : ساعت کار

(۵) زِينَاتٌ ذَهَبِيَّةٌ أَوْ فَضِيَّةٌ تَلْبَسُهَا الْبَنَاتُ وَ النِّسَاءُ .

ترجمه : زینت های طلائی یا نقره ای که آنها را دختران و زنان می پوشند.

پاسخ : المجوهرات : جواهرات

(۶) مَكَانٌ وَاسِعٌ لِعَرْضِ الْأَشْيَاءِ وَ الْمُنْتَجَاتِ لِيَبْعَهَا .

ترجمه : مکانی وسیع برای عرضه اشیاء و تولیدات برای فروش آنها.

پاسخ : المعرض : مایشگاه



التَّمْرِينُ الثَّانِي: إِقْرَأْ أفعالَ الْجَدْوَلِ وَ ضَعْ عَلَامَاتِهَا؛ ثُمَّ كَمِّلْ تَرْجُمَتَهَا.

ألفعل الماضي	ألفعل المضارع	فعل الأمر	المصدر
لَمَعَ : درخشان کرد	يَلْمَعُ : درخشان می کند	لَمِعْ : درخشان کن	تَلْمِيعُ : درخشان کردن
أَنْتَجَ : تولید کرد	يَنْتِجُ : تولید می کند	أَنْتِجْ : تولید کن	إِنْتِاجُ : تولید کردن
إِبْتَعَدَ : دور شد	يَبْتَعِدُ : دور می شود	إِبْتَعِدْ : دور شو	إِبْتِعَادُ : دور شدن
تَحَرَّكَ : حرکت کرد	يَتَحَرَّكُ : حرکت می کند	تَحَرَّكْ : حرکت کن	تَحْرِكُ : حرکت کردن

سَافَرَ : سفر کرد	يَسَافِرُ : سفر می کند	سَافِرْ : سفر کن	مَسَافِرَةٌ : سفر کردن
اسْتَخْدَمَ : به کار گرفت	يَسْتَخْدِمُ : به کار می گیرد	اسْتَخْدِمْ : به کار بگیر	اسْتِخْدَامُ : به کار گرفتن
انْفَتَحَ : باز شد	يَنْفَتِحُ : باز می شود	انْفَتِحْ : باز شو	انْفِتَاحُ : باز شدن
تَنَاوَلَ : خورد	يَتَنَاوَلُ : می خورد	تَنَاوَلْ : بخور	تَنَاوُلُ : خوردن



**تَمْرِينُ الثَّلَاثُ :** تَرْجِمِ الْآيَاتِ وَ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ وَ اذْكُرْ نَوْعَهَا : (الْمَاضِي وَ الْمُضَارِعِ وَ الْأَمْر) **بازگشت** به فهر

﴿ أَحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ﴾ الْقَصَصُ : ٧٧

**فعل امر فعل ماضی**

نیکی کن همانطور که خدا به تو نیکی کرد.

(٢) ﴿ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ الْبَقَرَةَ : ١٩٩

**فعل امر**

از خدا آمرزش بخواهید قطعاً خدا آمرزنده مهربان است.

(٣) ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ ... ﴾ الْحَجُّرَاتُ : ١٢

**فعل ماضی فعل امر**

ای کسانی که ایمان آوردید از بسیاری از گمان دوری کنید.

(٤) ﴿ اخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ لِلَّهِ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لَهُ. رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) اَخْلَصُوا : خالص کنید / خَلَصَ : خالص شد

**فعل امر فعل مضارع فعل ماضی**

اعمالتان را برای خدا خالص کنید ؛ پس همانا خدا قبول نمی کند مگر آنچه که برای او خالص شد.

(٥) ﴿ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ وَ تَعَلَّمُوا لَهُ السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ ؛ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ وَ لِمَنْ تَعَلَّمُوهُ. رَسُوْلُ اللَّهِ سَكِينَةَ : آرامش

**فعل امر فعل امر فعل مضارع فعل مضارع**

علم را یاد بگیرید و آرامش و متانت را بیاموزید و در برابر کسی که از او علم می آموزید و در برابر کسی که به او علم را یاد می دهید ، فروتنی کنید.

(٦) ﴿ مَنْ قَطَعَ قَرِيْنَ السَّوْءِ ، فَكَأَنَّمَا عَمِلَ بِالتَّوْرَةِ. مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ (ع)

هر که از همنشین بد ببرد ، گویی به تورات عمل کرده است!

(٧) ﴿ إِنَّ الزَّرْعَ لَا يَصْلِحُ إِلَّا بِالمَاءِ وَ التَّرَابِ ؛ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَصْلِحُ إِلَّا بِالعِلْمِ وَ العَمَلِ. عِيسَى رُوْحُ اللَّهِ (ع)

**رُاب :** خاک / **يَصْلِحُ :** شایسته می شود ، برازنده می شود « ماضی : صَلَحَ »

مانا زراعت شایسته می شود مگر با آب و خاک ؛ همچنین ایمان شایسته می شود مگر با علم و عمل!



إِنَّ تَعَلَّمَ الْفُنُونَ الْيَدَوِيَّةَ يُسَاعِدُ الْإِنْسَانَ عَلَى تَقْوِيَةِ الْإِنْتِبَاهِ وَالصَّبْرِ وَيَجْعَلُ الْإِنْسَانَ ذَكِيًّا. **فنون** : هنرها : « مفرد : فَن »  
 همانا یادگیری هنرهای دستی به انسان بر تقویت توجه و صبر کمک می کند و انسان را باهوش قرار می دهد.

لَكثِيرٍ مِنَ الْحِرَفِ الْيَدَوِيَّةِ إِمْكَانُ الْبَيْعِ مِنْهَا :

بسیاری از شغل های دستی امکان فروش دارند ؛ از جمله :

« التَّطْرِيزِ » وَ « صُنْعُ الْأَزْهَارِ » وَ « صُنْعُ الدَّمِيِّ مِنَ الْقَمَاشِ » وَ « نَحْتُ الخَشَبِ » وَ « الْمُنْمَنَمَةِ » وَ « الفَخَّارِ » وَ « صِنَاعَةُ الخَرْزِ الزَّجَاجِيِّ »

**تطريز** : گلدوزی / **دَمِي** : عروسک « واحدِ آن : دُمِيَّة » / **نَحْتُ الخَشَبِ** : منبت کاری / **مُنْمَنَمَةِ** : مینیاتور / **فَخَّارِ** : سفال / **خَرْزِ** : مهره « واحدِ آن : خَرْزَةٌ »

گلدوزی و ساخت گل ها و ساخت عروسک پارچه ای و منبت کاری و مینیاتور و سفال و صنعت مهره های شیشه ای.



فِي بَدَايَةِ الْأَمْرِ يُمَكِّنُ عَرْضُ الْمُنْتَجَاتِ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ وَالْأَقْرِبَاءِ ، وَ مَعْرِفَةُ آرَائِهِمْ ، وَ بَيْعُ الْمُنْتَجَاتِ لَهُمْ. ثُمَّ يُمَكِّنُ إِنْشَاءُ صَفْحَةٍ عَلَى مَوَاقِعِ التَّوَاصُلِ الْاجْتِمَاعِيِّ ؛ وَ عَرْضُ مُنْتَجَاتِكَ.

**عَرْضُ** : نمایش / **مَوَاقِعِ** : سایت ها « مفرد : مَوْقِع » / **تَوَاصُلِ** : ارتباط

در ابتدای امر نمایش تولیدات به دوستان و خویشاوندان و شناخت نظرات شان و فروش تولیدات به آنها امکان دارد. سپس ایجاد صفحه ای بر سایت های ارتباط اجتماعی و نمایش تولیدات امکان دارد.

وَ إِلَيْكَ الْآنَ بَعْضُ النَّصَائِحِ لِتَسْوِيقِ الْمُنْتَجَاتِ بِشَكْلِ أَفْضَلٍ وَ ضَمَانِ الْوُصُولِ لِلزَّبَائِنِ :

❖ وَ إِلَيْكَ الْآنَ : و اینک به شما تقدیم می شود / تَسْوِيقٌ : بازاریابی / ضَمَانٌ : تضمین / وُصُولٌ : رسیدن / زَبَائِنٌ : خریداران « مفرد : زَبُون = مُشْتَرِي

و اینک به شما برخی از سفارش ها برای بازاریابی تولیدات به شکلی بهتر و تضمین رسیدن مشتریان تقدیم می شود

(۱) عَرَضُ صُورِ الْمُنْتَجَاتِ .

نمایش عکس های تولیدات

(۲) مُشَاهَدَةُ الْمُنَافِسِينَ وَ مَعْرِفَةُ طَرَقِهِمْ فِي التَّسْوِيقِ وَ الْبَيْعِ . ❖ مُنَافِسِينَ : رقیبان / تَسْوِيقٌ : بازاریابی

مشاهده رقیبان و شناخت راه هایشان در بازاریابی و فروش.

(۳) اَلتَّعَرُّفُ عَلَيَّ آرَاءِ الزَّبَائِنِ . ❖ تَعَرَّفَ عَلَيَّ : شناختن

شناخت نظریات مشتریان.

(۴) اَلْمُشَارَكَةُ فِي الْمَعَارِضِ الْمَحَلِّيَّةِ .

مشارکت در نمایشگاه های محلی.

(۵) اِنْشَاءُ عَلَامَةِ تِجَارِيَّةٍ خَاصَّةٍ لَكَ . ❖ خَاصَّةٌ لَكَ : مخصوص خودت

ایجاد علامت تجاری مخصوص به خودت.



اِسْتَعْمَلٌ : به کار گماشت	فَخَّارٌ : سفال
تَسْوِيقٌ : بازاریابی	فُنُونٌ : هنرها : « مفرد : فَنٌّ »
تَطْرِيْزٌ : گلدوزی	مُسْتَمِيلٌ : به دست آورنده دل
تَعَرَّفَ عَلَيَّ : شناختن	مُضْطَرٌّ : ناگزیر
تَوَاصَلٌ : ارتباط	مَكْسَبٌ : سود = نَفْع
حَاذِقٌ : چیره دست = ماهر	مُنَافِسِينَ : رقیبان
خَرَزٌ : مهره « واحد آن : خَرَزَةٌ »	مُتَمَنِّمَةٌ : مینیاتور
دَمِيٌّ : عروسک « واحد آن : دَمِيَّةٌ »	مَوَاقِعٌ : سایت ها « مفرد : مَوْقِعٌ »
ذِي صِنَاعَةٍ : صنعتگر « ذِي ، ذُو : دارای »	مُؤَدِّي (مُؤَدٍّ) : به جا آورنده
زَبَائِنٌ : خریداران « مفرد : زَبُون = مُشْتَرِي	نَحْتُ الْحَشَبِ : منبت کاری
ضَمَانٌ : تضمین	وَ إِلَيْكَ الْآنَ : و اینک به شما تقدیم می شود
عَرَضٌ : نمایش	وُصُولٌ : رسیدن
	يَجْتَلِبُ : فراهم می کند « ماضی : اجْتَلَبَ »



## بازگشت به فهرست

- ✓ عَيْنُ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ وَالْوَاقِعِ. ✗
- (۱) «الذَّمِيَّةُ» شَيْءٌ عَلَى صُورَةِ مَخْلُوقَاتٍ حَقِيقِيَّةٍ أَوْ خَيَالِيَّةٍ يَلْعَبُ بِهَا الْأَطْفَالُ. ✓ صحيح  
«عروسک» چیزی به شکل مخلوقات حقیقی یا خیالی که با آن کودکان بازی می کنند.
- (۲) «التَّسْوِيقُ» مَهَارَةٌ لِلتَّعَرُّفِ عَلَى الزَّبَائِنِ وَ عَلَى أَسَالِبِ الْبَيْعِ. ✓ صحيح  
«بازاریابی» مهارتی است برای شناختن مشتریان و روش های فروش.
- (۳) «التَّطْرِيزُ» فَنُّ تَزْيِينِ الْقُمَاشِ أَوْ مَوَادِّ شَبِيهَةٍ بِهِ بِرُسُومٍ مُخْتَلَفَةٍ. ✓ صحيح  
«گلدوزی» هنر تزئین پارچه یا مواد شبیهه به آن با رسم های مختلف.
- (۴) «الزَّبُونُ» هُوَ الَّذِي يَذْهَبُ فِي الشَّرَاءِ عَلَى بَائِعٍ أَوْ مَحَلٍّ وَاحِدٍ. ✓ صحيح  
«خریدار» همان کسی است که به خریدن یک فروشنده یا یک محل می رود.
- (۵) لَا تَأْثِيرَ لِمَوَاقِعِ التَّوَاصُلِ الْاجْتِمَاعِيِّ فِي بَيْعِ الْمُنْتَجَاتِ. ✗ غلط  
هیچ تاثیری سایت های ارتباط اجتماعی در فروش تولیدات ندارند.
- (۶) لَيْسَ لِأَكْثَرِ الْحَرَفِ الْيَدَوِيَّةِ إِمْكَانُ الشَّرَاءِ. ✗ غلط  
برای بیشتر شغل های دستی امکان فروش نیست.

## اعلموا

### الفعل المجهول

با « فعل مجهول » در دستور زبان فارسی آشنا شوید.

( نوشت = نوشته شد / می نویسد = نوشته می شود )

در زبان فارسی برای مجهول کردن فعل از مشتقات مصدر « شدن » استفاده می شود؛ مثال:

زد : زده شد      می زند : زده می شود      دید : دیده شد      می بیند : دیده می شود

در جمله دارای فعل معلوم ، فاعل معلوم است؛

ولی در جمله دارای فعل مجهول ، فاعل ناشناس می باشد؛ یعنی حذف شده است.

در جمله « نگهبان ، در را گشود » می دانیم فاعل نگهبان است ؛ ولی در جمله « در گشوده شد » فاعل نامشخص است.

اکنون با فعل مجهول در دستور زبان عربی آشنا شویم.

( غَسَلَ : شست = غُسِلَ : شسته شد      خَلَقَ : آفرید = خُلِقَ : آفریده شد )

( يَغْسِلُ : می شوید = يُغْسَلُ : شسته می شود      يَخْلُقُ : می آفریند = يُخْلَقُ : آفریده می شود )

در دستور زبان عربی ، هنگام مجهول شدن فعل وزن آن تغییر می کند.

گَتَبَ : نوشت	كُتِبَ : نوشته شد	يَكْتُبُ : می نویسد	يُكْتَبُ : نوشته می شود
ضَرَبَ : زد	ضُرِبَ : زده شد	يَضْرِبُ : می زند	يُضْرَبُ : زده می شود

اِخْتَبِرْ نَفْسَكَ : تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْمُبَارَكَةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمَجْهُولَةَ. بازگشت به فهرست

۱- ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ الْأَعْرَافُ : ٢٠٤ أَنْصِتُوا : خاموش باشید / لَعَلَّ : شاید ، امید است ترجمه : و هنگامی که قرآن خوانده می شود به آن گوش دهید و خاموش باشید شاید مورد رحمت واقع شوید.

پاسخ : الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ : قُرِئَ - تُرْحَمُونَ

۲- ﴿فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئاً﴾ مَرْيَمُ : ٦٠ يَدْخُلُونَ : مضارع معلوم

ترجمه : پس آنان وارد بهشت می شوند و ذره ای مورد ستم واقع نمی شوند.

پاسخ : الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ الْمَنْفِي : لَا يُظَلَّمُونَ

لا يَنْظُرُونَ : مضارع منفی معلوم



۳- ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ الْغَاشِيَةِ : ١٧ إِبِلٌ : شتران

ترجمه : آیا به شتران نگاه نمی کنند چگونه آفریده شد؟

پاسخ : الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ : خُلِقَتْ

۴- ﴿يَعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ الرَّحْمَنِ : ٥٥

ترجمه : گناهکاران از چهره شان شناخته می شوند.

پاسخ : الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ : يَعْرِفُ

۵- ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفاً﴾ النَّسَاءِ : ٢٨

ترجمه : انسان ضعیف آفریده شده است.

پاسخ : الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ : خُلِقَ

۶- ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ الْبَقَرَةِ : ١٨٣

ترجمه : روزه بر شما واجب شده است.

پاسخ : الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ : كُتِبَ

صِيَامٌ : روزه = صَوْمٌ

التَّمْرِينُ الثَّانِي: اُكْتُبْ مَعْنَى الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ.

( اِتَّصَلْنَا / سَرِيرٌ / الصَّيَامُ / مُكَيِّفٌ / شَرَّفٌ / لَعَلَّهُ / أَنْصَتُوا / الْإِبِلُ )

تماس گرفتیم / تخت / روزه / کولر / ملافه / شاید او / خاموش باشید / شتر

١) تُعْرَفُ ..... بِسَفِينَةِ الصَّحْرَاءِ.

ترجمه: شتر به کشتی صحرا شناخته می شود.

پاسخ: الْإِبِلُ : شتر

٢) شَهْرُ رَمَضَانَ ، شَهْرُ الْعِبَادَةِ وَ .....

ترجمه: ماه رمضان ، ماه عبادت و روزه است.

پاسخ: الصَّيَامُ : روزه

٣) رَجَاءٌ ؛ ..... لِلْأَسْتَاذِ الَّذِي يَتَكَلَّمُ مَعَكُمْ.

ترجمه: لطفاً ؛ ساکت باشید برای استادی که با شما سخن می گوید.

پاسخ: أَنْصَتُوا : خاموش باشید

٤) الْجَوْ حَارٌّ جِدًّا وَ لَا ..... فِي هَذِهِ الْحَافِلَةِ.

ترجمه: هوا خیلی گرم است و هیچ کولری در این اتوبوس نیست.

پاسخ: مُكَيِّفٌ : کولر

٥) اسألوا عن حال زميلكم الغائب ؛ ..... مريض.

ترجمه: از حال همکلاسی غایب تان پرسید شاید او مریض است.

پاسخ: لَعَلَّهُ : شاید او

٦) وَقَعَ حَادِثٌ مُرَوِّرٌ؛ فَه ..... بِالْمُسْتَشْفَى وَ مَرْكَزِ الشَّرْطَةِ.

ترجمه: حادثه راهنمایی و رانندگی اتفاق افتاد ؛ پس با بیمارستان و مرکز پلیس تماس گرفتیم.

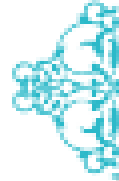
پاسخ: اِتَّصَلْنَا : تماس گرفتیم

التَّمْرِينُ الثَّانِي: اُكْتُبْ مَعْنَى الْأَفْعَالِ التَّالِيَةِ.

بازگشت به فهرست

١) عَرَفَ : شناخت	عُرِفَ : شناخته شد	يَعْرِفُ : می شناسد	يُعْرَفُ : شناخته می شود
٢) فُتِحَ : گشوده شد	فُتِحَ : گشوده شد	يُفْتَحُ : می گشاید	يُفْتَحُ : گشوده می شود
٣) رَفِعَ : بالا برد	رَفِعَ : بالا برده شد	يَرْفَعُ : بالا می برد	يَرْفَعُ : بالا برده می شود
٤) سَتَرَ : پوشاند	سَتَرَ : پوشانده شد	يَسْتَرُ : می پوشاند	يَسْتَرُ : پوشانده می شود
٥) دَفَعَ : پرداخت	دَفَعَ : پرداخته شد	يُدْفَعُ : می پردازد	يُدْفَعُ : پرداخته می شود
٦) شَرِبَ : نوشید	شَرِبَ : نوشیده شد	يَشْرَبُ : می نوشد	يَشْرَبُ : نوشیده می شود





## التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ.

التَّمْرِينُ الثَّالِثُ : عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ.

بازگشت به فهرست

- ١) أَلَكَلِمَةُ الْغَرِيبَةُ : سَائِقٌ : راننده  فَلَاحٌ : کشاورز  حَدَادٌ : آهنگر  جَاهِزٌ : آماده
- ٢) أَلَكَلِمَةُ الْغَرِيبَةُ : مَقْدَارٌ : اندازه  مَنشَارٌ : اره  مِفْتَاحٌ : کلید  مَسْمَارٌ : میخ
- ٣) أَلَكَلِمَةُ الْغَرِيبَةُ : تَطْرِيْزٌ : گلدوزی  فَخَّارٌ : سفال  سَكِيْنَةٌ : آرامش  مَنَمَمَةٌ : مینیاتور
- ٤) أَلَكَلِمَةُ الْغَرِيبَةُ : جُبْنَةٌ : پنیر  نَحْتٌ : گندن  زُبْدَةٌ : کره  حَلِيْبٌ : شیر
- ٥) أَلْفَعْلُ الْمَجْهُوْلُ : يَصْلِحُ : اصلاح می کند  يَنْتِجُ : تولید می کند  يَكْتُبُ : شنیده می شود  يَسْمَعُ : می شنود
- ٦) أَلْفَعْلُ الْمَجْهُوْلُ : يَفْتَحُ : باز می کند  يَشْرَفُ : مشرف می کند  يَضْرِبُ : زده می شود  يَصْلِحُ : اصلاح می کند
- ٧) مَعْنَى « قُتِلَ » : كُتِبَ : کُتِبَ : کشته شد  كُتِبَ : کشته می شود
- ٨) أَلْفَعْلُ الْمَعْلُومُ : قُتِلَ : كُتِبَ : كُتِبَ : کشته شد  جَعَلَ : قرار داد  نَصَرَ : یاری شد  كُتِبَ : نوشته شد
- ٩) أَلْأَمْرُ مِنْ « تَعَلَّمُونَ » : عَلِمُوا  أَعْلَمُوا  اَعْلَمُوا  تَعَلَّمُوا
- ١٠) أَلْنَهْيُ مِنْ « تَتَكَلَّمُ » : لَا تَتَكَلَّمُ  مَا تَكَلَّمُ  لَا تَتَكَلَّمُ  لَا يَتَكَلَّمُ



## الدَّرْسُ الرَّابِعُ

« تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ » رَسُولُ اللَّهِ (ص) : در آفرینش خدا بیاندیشید.  
مَخْلُوقَاتُ اللَّهِ تَثْبُتُ قُدْرَةَ اللَّهِ. مِنْهَا عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ:  
آفریده های خدا قدرت خدا را ثابت می کند. از جمله شگفتی های درختان:

الْعَبُّ الْبِرَازِيلِيُّ : اثماره على جذعه ، وَيُعْطِي اثماراً طَوِيلَ السَّنَةِ. \* جَذَعٌ : تنه « جمع : جُدوع »  
انگور برزیلی میوه هایش روی تنه آن است ، و در طول سال میوه هایی می دهد.

### الْمُعْجَم

أَحَلٌّ : حلال تر، حلال ترین	جَوْزَةٌ : دانه گردو ، بلوط و مانند آن
اشْتَعَالٌ : برافروخته شدن ، سوختن (اشْتَعَلَ ، يَشْتَعَلُ)	خَنْقٌ : خفه کرد « مضارع : يَخْنُقُ »
أَطْيَبٌ : خوب تر، خوب ترین = أَحْسَنُ ، أَفْضَلُ	خَانِقٌ : خفه کننده
أَغْصَانٌ : شاخه ها « مفرد : عُصْنٌ »	فَالِقٌ : شکافنده
النِّسْفَانُ : در هم پیچیدن (النَّفْ ، يَلْتَفُّ)	لَبٌ : مغز میوه
جَذَعٌ : تنه « جمع : جُدوع »	الْمُحِيطُ الْهَادِيُّ : اقیانوس آرام
جَزْرٌ : جزیره ها « مفرد : جَزِيرَةٌ »	نَوِيٌّ : هسته « واحد آن : نَوَاةٌ »

شَجَرَةُ السُّكُوبَا يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ وَ يَبْلُغُ قَطْرُهَا تِسْعَةَ أمتارٍ ،  
بلندی برخی از آن ها به بیش از صد متر می رسد و قطر آن به نه متر می رسد  
و یزید عمرها علی ثلاثه آلاف و خمسمئة سنة تقربياً.  
و عمرش تقریباً بیشتر از ۳۵۰۰ سال است .



الشَّجَرَةُ الْخَانِقَةُ : شَجَرَةٌ فِي الْغَابَاتِ الْاِسْتَوَائِيَّةِ ، \* خَانِقٌ : خفه کننده  
درخت خفه کننده درختی در جنگل های استوایی است.



تَبْدَأُ حَيَاتِهَا بِالْاِلْتِفَافِ حَوْلَ جِذَعِ شَجَرَةٍ وَ اَعْصَانِهَا ، ثُمَّ تَخْنُقُهَا تَدْرِيجِيًّا .  
\* النِّسْفَانُ : در هم پیچیدن (النَّفْ ، يَلْتَفُّ) / اَعْصَانٌ : شاخه ها « مفرد : عُصْنٌ » / خَنْقٌ : خفه کرد « مضارع : يَخْنُقُ »  
زندگی اش را با پیچیدن دور تنه درختی و شاخه هایش آغاز می کند ، سپس آن را کم کم خفه می کند.

شَجَرَةُ الْخُبِزِ : شَجَرَةٌ فِي جَزْرِ الْمُحِيطِ الْهَادِيِّ ، لَهُ اثمارٌ كَالْخُبِزِ .  
\* جَزْرٌ : جزیره ها « مفرد : جَزِيرَةٌ » / اَلْمُحِيطُ الْهَادِيُّ : اقیانوس آرام  
درخت نان درختی در جزیره های اقیانوس آرام است ، میوه هایی شبیه نان دارد.  
يَأْكُلُ النَّاسُ لَبَّ اثمارِهَا . \* لَبٌ : مغز میوه  
مردم مغز میوه هایش را می خورند.



شَجَرَةُ النَّفْطِ : شَجَرَةٌ فِي بَدْوِهَا زَيْتٌ ،  
درخت نفت : درختی است که در دانه هایش روغن وجود دارد  
وَ يُمْكِنُ اِنتَاجُ النَّفْطِ مِنْهَا .  
و تولید نفت از آن امکان دارد.



شَجَرَةُ الْبَلُوطِ : رُبَّمَا تَبْلُغُ مِنَ الْعُمُرِ اَلْفِي سَنَةٍ .  
درخت بلوط : چه بسا عمر آن به دو هزار سال می رسد.  
يَسْتَرِ السَّنَجَابُ بَعْضَ جَوْزَاتِ الْبَلُوطِ تَحْتِ التَّرَابِ ، وَ رُبَّمَا يَنْسَى مَكَانَهَا .  
\* جَوْزَةٌ : دانه گردو ، بلوط و مانند آن



سَنَجَابٌ بَرُخِي از دانه های بلوط را زیر خاک پنهان می کند و چه بسا جایش را فراموش می کند.  
وَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ تَصِيرُ الْجَوْزَةُ شَجَرَةً .  
و در سال آینده ، دانه درختی می شود.

قَالَ الْاِمَامُ الصَّادِقُ (ع) : اِمَامٌ صَادِقٌ (ع) فَرَمُودُنْدُ :  
اَزْرَعُوا وَ اَغْرَسُوا ، ... وَ اَللَّهُ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا اَحَلًّا وَ لَا اَطْيَبَ مِنْهُ .  
\* اَحَلٌّ : حلال تر، حلال ترین / اَطْيَبٌ : خوب تر، خوب ترین = أَحْسَنُ ، أَفْضَلُ  
کشاورزی کنید و نهال بکارید ، ... به خدا ، مردم کاری حلال تر و خوب تر از آن انجام نداده اند.



۱. تَبْدَأُ الشَّجَرَةُ الْخَانِقَةَ حَيَاتَهَا بِالْإِلْتِفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ أَغْصَانِهَا.  
درخت خفه کننده ، زندگی خود را با پیچیدن به دور تنه یک درخت و شاخه‌هایش شروع می‌کند.
۲. حَسَبَ قَوْلِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ (ع) أَطْيَبُ الْأَعْمَالِ الزَّرَاعَةُ وَ الْغَرْسُ.  
بر طبق سخن امام صادق (ع) خوب ترین کارها کشاورزی و کاشتن نهال است.
۳. يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السُّكُويَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِتْرٍ.  
ارتفاع برخی از درختان سکویا به بیشتر از صد متر می‌رسد.
۴. تَنْمُو أَثْمَارُ الْعَنْبِ الْبِرَازِيلِيِّ عَلَى جَدْعِ شَجَرَتِهِ.  
میوه‌های انگور برزیلی بر تنه درختش می‌روید. (رشد می‌کند)
۵. لِشَجَرَةِ الْخُبْزِ أَثْمَارٌ فِي نِهَائَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ.  
درخت نان در انتهای شاخه‌هایش میوه‌هایی مانند نان دارد.
۶. يَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ أَثْمَارِ شَجَرَةِ الْخُبْزِ.  
مردم مغز میوه‌های درخت نان را می‌خورند.

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروه اند:

گروه اول بر وزن « فاعل » و « مفعول » هستند که در پایه نهم با آنها آشنا شده بودید.

ماضی	اسم فاعل	ترجمه	اسم مفعول	ترجمه
صَنَعَ	صانع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	خالق	آفریننده	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	عابد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	اسم فاعل	ترجمه	اسم مفعول	ترجمه
يَشَاهِدُ	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يَقْلُدُ	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	مُرْسِل	فرستنده	مُرْسَل	فرستاده شده
يَكْتَسِبُ	مُكْتَسِب	به دست آورنده	مُكْتَسَب	به دست آورده شده
يَتَعَلَّمُ	مُتَعَلِّم	یاد گیرنده	مُتَعَلَّم	یاد داده شده
يَسْتَخْرِجُ	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَتَهَاجِمُ	مُتَهَاجِم	حمله کننده	---	---
يُنْسَحِبُ	مُنْسَحِب	عقب نشینی کننده	---	---

با دقت در دو جدول داده شده فرق اسم فاعل و اسم مفعول را بیابید.

● گروه اول : فعل هایی بود که « سوم شخص مفرد ماضی » آنها سه حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن **فاعِل** و **مَفْعُول** بود.  
نَصْر = نَاصِر ، مَنصُور

● گروه دوم : فعل هایی است که « سوم شخص مفرد ماضی » آنها **بیشتر از سه** حرف بود و اسم فاعل و مفعولشان با حرف « **ف** » شروع می شود. یک حرف مانده به آخر در اسم فاعل **کسره -** و در اسم مفعول **فتحه -** دارد.

( اسم فاعل : **ف** ... - .... ) ، ( اسم مفعول : **ف** ... - ... )

لکه **اِخْتِيارَ نَفْسِكَ** : تَرْجِمَ كَلِمَاتِ الْجَدْوَلِ وَ الْعِبَارَةَ التَّالِيَةَ ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ . **بازگشت** به فهرست

دافع	دور کننده	مرفوع	بالا برده شده	حارس	نکهبان	مفتوح	باز شده
مُصَدِّق	اسم فاعل	مَقْلُد	اسم مفعول	مُعْتَمَد	اسم فاعل	مُتَعَلِّم	اسم مفعول
مُتَكَلِّم	تایید کننده	مُشَاهِد	تقلید کننده	صَادِق	مورد اعتماد واقع شده	مُتَعَلِّم	سفر کننده
	اسم فاعل		اسم فاعل		اسم مفعول	مُتَعَلِّم	اسم فاعل
	گوینده		دیده شده		راستگو	مُتَعَلِّم	پخته شده
	اسم فاعل		اسم مفعول		اسم فاعل	مُتَعَلِّم	اسم مفعول
	کمک کننده		بیرون آورنده		عذرخواهی کننده	مُتَعَلِّم	حرکت دهنده



## التَّمْرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

۱- يا خَيْرَ حَامِدٍ وَ مَحْمُودٍ.

ترجمه: ای بهترین ستایشگر و ستایش شده.

۲- يا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِلطَّالِبِينَ.

ترجمه: ای کسی که درگاهش برای جویندگان باز است.

۳- هُوَ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً هُوَ الْنَبَأُ: ٤٠

ترجمه: و کافر می گوید ای کاش من خاک بودم.

۴- مَنْ قَالَ أَنَا عَالِمٌ، فَهُوَ جَاهِلٌ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

ترجمه: هر که بگوید من دانا هستم، پس او نادان است.

۵- سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ فِي السَّفَرِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

ترجمه: بزرگ گروه خدمتگزارشان در سفر است.

۶- الْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ، وَ الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوِّءِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

ترجمه: همنشین خوب بهتر از تنهایی است، و تنهایی بهتر از همنشین بد است.

پاسخ: الصَّالِحُ: اسم فاعل

۷- كَاتِمُ الْعِلْمِ، يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَ الطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

ترجمه: پنهان کننده دانش، هر چیزی حتی ماهی در دریا و پرنده در آسمان او را لعنت می کند.

پاسخ: كَاتِمٌ: اسم فاعل

۸- لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ وَ لَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع)

ترجمه: عاقل کسی نیست که خوبی را از بدی بشناسد اما عاقل کسی است که بهترین را از میان دو بدی انتخاب کند.

پاسخ: الْعَاقِلُ: اسم فاعل

پاسخ: حَامِدٍ: اسم فاعل / مَحْمُودٍ: اسم مفعول

پاسخ: مَفْتُوحٌ: اسم مفعول / الطَّالِبِينَ: اسم فاعل

پاسخ: الْكَافِرُ: اسم فاعل

پاسخ: عَالِمٌ وَ جَاهِلٌ: هر دو اسم فاعل

پاسخ: خَادِمٌ: اسم فاعل

پاسخ: الْجَلِيسُ الصَّالِحُ وَ الْجَلِيسِ السَّوِّءِ: هر دو اسم فاعل

## التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✗

۱- يُمْكِنُ شِرَاءَ الشَّرِيحَةِ مِنْ إِدَارَةِ الْاِتِّصَالَاتِ. ✓ صحيح

خرید سیم کارت از اداره مخابرات امکان دارد.

۲- الْمَحِيطُ الْهَادِيٌّ فِي شَمَالِ مَحَاقِفَةِ مَازَنْدَرَانَ. ✗ غلط

اقیانوس آرام در شمال استان مازندران است.

۳- لَا يُمْكِنُ شَحْنُ الْجَوَالِ عَبْرَ الْإِنْتَرْنِتِ. ✗ غلط

شارژ تلفن همراه از راه اینترنت امکان ندارد.

۴- شَجَرَةُ الْخُبْزِ فِي جَزْرِ الْخَلِيجِ الْفَارِسِيِّ. ✗ غلط

درخت نان در جزایر خلیج فارس است.

۵- الْهَاتِفُ الْجَوَالُ أَدَاةٌ اِتِّصَالٍ لاسِلِكِي. ✓ صحيح

تلفن همراه وسیله ارتباط بی سیم است.

۶- عُمُرُ أَشْجَارِ الْبَلُوطِ قَلِيلٌ جَدًّا. ✗ غلط

عمر درختان بلوط خیلی کم است.

لاسِلِكِي: بی سیم

## التَّمْرِينُ الثَّانِي: اَكْتُبِ مُفْرَدَ الْجُمُوعِ التَّالِيَةِ.

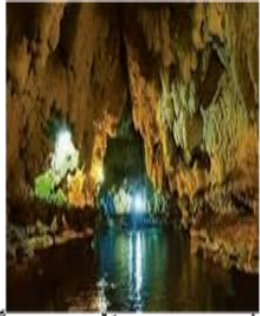
صناعات: صنعت ها	صنعة	أواني: ظرف ها	إناء	سَيَّاح: جهانگردان	سائح
أغصان: شاخه ها	غصن	أثمار: میوه ها	ثمر	أجهزة: دستگاه ها	جهاز
أصدقاء: دوستان	صديق	سبائك: شمش ها	سبيكة	زبائن: مشتریان	زبون
خصال: خوی ها	خصلة	غابات: جنگل ها	غابة	بنات: دختران	بنت
جدوع: تنه ها	جدع	أقارب: خویشاوندان	أقرب	حرف: پیشه ها	حرفة
أسلاك: سیم ها	سلك	آلاف: هزاران	ألف	آراء: نظریه ها	رأي
أجانب: بیگانگان	أجنبي	صناع: صنعتگران	صانع	جزر: جزیره ها	جزيرة



## "الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ" ص ٤٦



ابْحَثْ عَنِ نَصِّ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ حَوْلَ عَجَائِبِ مَخْلُوقَاتِ اللَّهِ؛ ثُمَّ اَكْتُبْ حَدِيثًا مُنَاسِبًا لَهَا. بازگشت به فهرست  
 ﴿ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴾ الْمُؤْمِنُونَ : ١٤



كَهْفُ عَلِيِّ صَدْرٍ، أَكْبَرُ كَهْفِ مَائِي فِي الْعَالَمِ  
 غار علی صدر، بزرگترین غار آبی جهان



الْشَّقُّ الْقُطْبِي  
 شفق قطبی



أَوَارِقَةُ  
 حشره برگی



سَرُّوْ اَبْرَكُوْه فِی یَزْد عَمْرُهُ اَرْبَعَةُ اَلْفٍ وَ خَمْسَمِئَةِ سَنَةٍ  
 بِرُزْمِ زَمِ قُرْبَ مَدِيْنَةِ بَدْرَةِ بِيَاْلَامِ  
 چاه زم زم نزدیک شهر بدره ایلام



زَنْبِقُ الْمَاءِ الْعَمَلَقُ فِي اَمَازُونِ  
 نیلوفر آبی بزرگ آمازون



بَحْرُ بِلْوَنِيْنِ  
 دریای با دو رنگ



السَّمَكَةُ الشَّفَافَةُ  
 ماهی شفاف



اَلْجِبَالُ الْمَرِيْخِيَّةُ مَدِيْنَةُ شَابَهَارِ  
 کوه های مریخی چابهار



بَطُّ مَانْدَارِيْنِ فِي شَقِّ اَسِيَا  
 اردک پرنده در شرق آسیا



اَلسَّمَكُ الطَّائِرِ  
 ماهی پرنده



زَهْرَةُ الرِّعْلِ وَ السَّلَامِ  
 گیاه قهر و آشتی

